

کمالات و نعمی است که در عوالم روحانی همد از عروج از اینعالم حاصل گردد اما مکافات و جودی کمالات تحقیقی نورانی است که درینعالم تحقق یابد و سبب حیات ابدیه شود .

مجازات اخلاف باعمال سلاف

از حضرت عبدالجبار است .

قوله العزيز : واما مسئله ثانیه که پسر بمجازات پدر گرفتار میشود یا نه بدانکه این بر دو قسم است يك قسم تعلق بروحانیات دارد يك قسم تعلق بجسمانیات آنچه تعلق بروحانیات دارد پسر بسجرم پدر مؤاخذه نمیشود زیرا پسر سمید است و پدر شقی یخرج الحی من المیت و - یخرج المیت من الحی لا تزد وازرة وند اخری و آنچه تعلق بجسمانیات دارد لابد است که ظلم و تملل و اعمال قبیحه پدر سبب مضرت پسر میشود در این مقام در قران میفرماید و لیخشی الذین لو ترکوا ذریة ضعافا یعنی باید انسان رحم بر ایتم بکند که مادا ذریتی ایتم ازو همانند و سوء رفتار او یعنی ظلم با ایتم سبب ذلت اولاد خود شود مثلا ملاحظه بفرمائید که شخصی ظلما و عدوانا خون جمعی

بهرزد و اموال نام را تالان و تاراج نماید و هزار دودمان
و خاندان را برباد دهد البته این شخص شقی همدم
از رجوعها سفل جحیم سبب نکبت و ذلت و عدم رستگاری
اولاد و احقادشود و مظلومان با اشتقاق برخیزند و با انواع
وسائل در عدم بنیانش کوشند این است که گفته میشود
الجزاء من جنس المصل .

ادعیه و خیرات و برات شفاعت

از حضرت بهاء الله در لوح شهر پارسی است .
قوله الا بهی : برستی میگویم روان از گردار پسندید
خوشنود میشود و داد و دهش در راه خدا با و میرسد .
و از حضرت عهد البها در مفاوضات است .
قوله العزيز : چون روح انسانی بعد از خلع این
قالب عنصری حیات جاودانی دارد البته شیشی موجود
قابل ترقی است لهذا از برای انسان بعد از وفات طلب
ترقی و طلب عفو و طلب عنایت و طلب مهرات و طلب
فیوضات جائز است چه که موجود قابل ترقی است این است
که در مناجات های جمال مبارک بجهت آنانکه عسروج
کرده اند طلب عفو و غفران شده است و از این گذشته

همچنانکه خلق در اینمالم محتاج بحق هستند در آنمالم نیز محتاج هستند همیشه خلق محتاج است حق فنیسی مطلق چه در اینمالم و چه در آنمالم و غنای آنمالم تقرب بحق است در اینصورت یقین است که مهربان درگاه الهی را شفاعت جائز و این شفاعت مقبول حق اما شفاعت در آن عالم مشابیهت بشفاعت در اینمالم ندارد کیفیتی دیگر است و حقیقتی دیگر که در عبارت ننگجد و اگر انسان توانگر در وقت وفات با عانت فقراء و ضعفا وصیت کند و مبلغی از ثروت خویش را انفاق ایشان نماید ممکن است این عمل سبب عفو و غفران و ترقی در ملکوت رحمن گردد و همچنین پدر و مادر نهایت تعجب و مشقت بجهت اولاد کشند و اکثر چون بسن رشد رسند پدر و مادر بجهت دیگر شتابند نادرا واقع که پدر و مادر در مقابل مشقات و زحمات خویش در دنیا مکافات از اولاد بپسند پس باید اولاد در مقابل مشقات و زحمات پدر و مادر خیرات و صبرات نمایند و طلب عفو و غفران کنند حتی کسانی که در گناه و عدم ایمان مرده اند ممکن است که تخمیر نمایند یعنی مظهر غفران شوند و این بفضل الهی است نه بمدل چنانچه ما در اینجا قوه داریم که در حق این نفوس دعا نمائیم

همین طور در عالم دیگر هم که عالم ملکوت باشد همین قوه را دارا خواهیم بود آیا جمیع خلق آنعالم مخلوق خدا نیستند پس در آن عالم هم میتوانند ترقی کنند همچنانکه در اینجا میتوانند بتضرع اقتباس انوار نمایند در آنجا هم میتوانند طلب غفران نمایند بتضرع و رجا اقتباس انوار کنند پس چون نفوس در اینعالم بواسطه تضرع و ایتهاال یا دعای مقدسین تحصیل ترقی نمایند بهمچنین بعد از فوت نیز بواسطه دعا و رجاى خود میتوانند ترقی کنند علی الخصوص چون مظهر شفاعت مظاهر مقدسه گردند .

و در خطابی از آنحضرت است .

قوله المسزیز : در این دور رحمانی تضرع و زاری و شفاعت بدرگاه احدیت از برای جمیع نوع انسانی جائز و شمر شمر زیرا ایندور جمال مبارك است و رحمت برای جمیع وجود از غیب و شهود .

و قوله الجلیل : اما خیرات و صرات البتہ از برای اموات سبب تهوین سیئات و تزئید حسنات گردد زیرا نفوس از آن خیرات مستفید شوند و ان مانند استغفار است و چون شمر استغفار مسلم خیرات و صرات احسن و اعظم .

و قوله الکریم : ترقی روح انسانی بعد از قطع تعلق از

جسد تراپی در عالم الهی یا به صرف فضل و موهبت ربانی
و یا بطلب مغفرت و ادعیه خیریه سائر نفوس انسانی و یا
بسبب خیرات و مبرات عظیمه که بنام او مجری گردد حاصل
شود . و نیز از آنحضرت است .

قوله المیز : اما شفاعت حضرت رسول مخصوص بامت
رسول بود .

و از حضرت بهاء الله است . عز بیانه

هو السامع المجیب

قل اشهد یا الهی بما شهد به انبیاءك و اصفیاءك و بما
انزلته فی كتبك و صحفك اساءلك باسرار كتابك و بالذی
فتحت به ابواب الملوك علی خلقك و رفعت رایة التوحید
بین عبادك بان ترزقنی شفاعة سید الرسل و جمادی -
السبل .

ابو حنیفه بمعدودی از آیات و احادیث استشهاد کرد که حضرت
نبوی تواند شفاعت از گناهان کبیره امت خود کند و مقبول بارگاه -
کبریا گردد ولی معتزله گفتند که شفاعت نبی تا شهری در اسقاط عذاب
نکند و بیایاتی نیز استدلال نمودند در قرآن است قوله تعالی - کل
نفس بما کسبت رهینة و قوله لیس للانسان الا ما سعی و ان سعیه

و قوله جل ثناؤه :

اسئلك يا فالق الاصباح و مسخر الرياح بانبيائك و رسلك
و اصفيائك و اوليائك الذين جعلتهم اعلام هدايتك بهيمن
خلقك و رايات نصرتك في بلادك و بالنور الذي اشرق من
افق الحجاز و تنورت به يثرب و الهطحاء و ما فينا سسوت
الانشاء بان توعيد عبادت .

ترقيات ارواح اطفال

از حضرت عبدالبهاء در حق اطفالی که قبل از بلوغ صمود
نمایند یا قبل از وعده از رحم سقوط کنند .
قوله العزيز : این اطفال مظاهر فضل گردند و لحظات
عین رحمانیت شامل آنها شود .

و قوله الطبع : سؤال از فوت طفل عین بلوغ هر چند
تکلیف بعد از بلوغ است ولی بعضی از اطفال در صفر
سن از پستان خدایت شیر خوردند البته این اطفال مظهر
فضل و موهبت یزدانند .

سوی پری

و قوله : ما لهم من شافعين فماتنعمهم شفاعه الشافعين .

و قوله : يسا نوح انه ليس من اهلك انه عمل غير صالح

صِبْ

از حضرت بهاء الله در کتاب ایقان است .
قوله الاعلی : در هر ظهور بعد انفسی که سبقت یافتند
بایمان از کل من علی الارض و شریبتزال معرفت را از جمال
احدیت نوشیدند و باعلی معارج ایمان و ایقان و انقطاع
ارتفاع جستند حکم رجوع انفس قبل که در ظهور قبل باین
ثمرات فائز شدند بر این اصحاب ظهور بعد میشود اسما
و رسما و فعلا و قولا و امر از پیرانچه از عباد قبل ظاهر شد
ازین عباد بمینه ظاهر و هوید اگشت مثلا اگر شاخسار گلی
در مشرق ارضی باشد و در مغرب هم از شاخه دیگر از آن
گل ظاهر شود اطلاق گل بر او میشود . دیگر در این مقام
نظر بحدودات شاخه و هیئت آن نیست بلکه نظر برائحه
و عطری است که در هر دو ظاهر است جمیع انبیاء

در قرآن است قوله تعالی

اتبعتم ذریعتهم یاایمان الحقنا هم ذریعتهم الایه قال المفسر یعنی
بالذریة اولادهم الصغار یتبعون الایاء یاایمان من الایاء فالولد یحکم
لهم بالاسلام تبعاً لوالده فان قیل کیف یلحقون بهم فی التراب ولم
یستحقوه فالجواب انهم یلحقون بهم فی الجمع لافى الثواب و الرتبة

هیاکل امر الله هستند که در قماش مختلفه ظاهر شدند و اگر بنظر لطیف ملاحظه فرمائی همه را در يك رضوان ساکن بینی و در يك هوا طائر و در يك بساط جالس و در يك کلام ناطق و در يك امر این است اتحاد آن جواهر وجود و شمس غیر محدود و محدود پس اگر یکی از این مظاه^ر قدسیه بفرماید من رجوع کل انبیا هستم صادق است و همچنین ثابت است در هر ظهور بعد صدق رجوع ظهور قبل قدری تفکر در اصحاب عهد نقطه فرقان نما که در مقابل انظهر زوال جلال چگونه جان نثار میفرمودند و حال همان ثبوت و رسوخ و انقطاع را بصیغه ملاحظه فرما در اصحاب نقطه بیان راجع شده این انوار از يك مصباح ظاهر شده اند و این اشعار از يك شجر روئیده اند فی الحقیقه فیرقی ملحوظ نه اگر در آخر لا آخر طلعتی بیاید و قیام نماید بر امری که قیام نمود بر آن طلعت لا اول هر آینه صدق اول بر آخر میشود .

وروی عن علی ع اُقال قال رسول الله ان العو^ه منیسن
واولادهم فی الجنة وقرء هذه الایه .

و در لوحی از آن حضرت است .

قوله الاعلی : بد * کل من الله بوده و عود کل الی الله خواهد بود مفری از برای احدی نیست رجوع کل بسوی حق بوده بعضی الی رحمته و رضائه و بعضی الی سخطه و ناره و همچنین مشاهده در بد * خود نما که من الله بوده و الی الله خواهد بود کما بداتم تعودون و الیه ترجعون . و در لوح خطاب بحاجی محمد کریمخان است قوله الاعلی : شاید خود را بشناسی که در حین — اشراق شمس محمدی از افق عز صدانی چه مقدار اعتراض نمودی نهایت آن است که در آن ایام با اسم دیگر موسوم — بودی چه اگر تو از آن نفوس نبودی هرگز درین ظهور هر حق اعتراض نمینمودی .

و از حضرت عهد البهاء در مفاوضات است .

قوله العزيز : در انجیل مصرح که چون یحیی بن زکریا ظاهر شد . . . از او پرسیدند که تو کیستی آیا مسیح موعودی فرمود من مسیح نیستم پس سؤال کردند آیا تو ایلیاشی گفت نیستم . . . ولی در یوم تجلی در جبل طابور حضرت مسیح تصریح فرمودند که یحیی بن زکریا ایلیای موعود بود در فصل نهم آیه یازدهم از انجیل مرقسی

میفرماید . . . لکن بشما میگویم که الیاس هم آمد و با وی -
آنچه را خواستند کردند و در انجیل متی فصل ۱۷ آیه ۱۳
میفرماید . انگاه شاگردان دریافتند که در باب یوحنا -
تصمیم دهند بایشان سخن میگفت . . . پس حضرت مسیح
فرمود این ایلیا است یعنی این شخص مظهر فیض و کمالات
و اخلاق و صفات و فیوضات ایلیا است و یوحنا معمدان -
گفت من ایلیا نیستم حضرت مسیح نظر بصفات و کمالات و
اخلاق و فیوضات هر دو داشتند و یوحنا نظر بماده و -
شخصیت خویش داشت .

بیان بناخ و بطلان آن در ثبوت حجت

و از حضرت بهاء الله در لوحی است .
قوله الاعلی :

بسم الله الا منع الا قدس

بدانکه خداوند عالم جل و عز^{روح} مو^{روح} من را قبضی فرموده در اعلی
علیین صاعد خواهد گردانید در این مقام عز و روحانی ارواح
مو^{روح} منین یکدیگر را بطریقی که خداوند عالم قبلا مقدر فرماید
خواهند شناخت و با هم مستخرج باعلی علو خواهند شد
و راجع به عالم جسمانی نخواهند شد تا زمانیکه مشیت

لایزالی تعلق بمورد خلق گیرد و عالمی دیگر شود و در
 این عالم آنچه بکون آیند ارواحی دیگر است نه آنکه روح قبل
 حلول در نفسی نماید و شخصی نفس شخص سابق شود بل
 آنچه نسبت بمظاهر است یعنی در مقام نفس او خواهد بود نه
 آنکه نفس او حلول نماید یا آنکه هیئت روح مجسم گردد بل
 لم یزل و لایزال خلق در مقام خود و حق در مقام خود و
 روح مؤمن و منافق در مقام خود و کل فی فلك یسبحون
 درك عالم ارواح درین عالم اجساد ممکن نشود بجز آنچه
 در قوه خیالیه دست دهد آنچنانکه سوای آن است درین
 اجساد فانیه درك هوالم باقیه نتوان نمود الا ما انتم من
 الرویا تشهدون فاتقوا الله یا اولی الالباب لعلکم ترحمون .
 و از حضرت عبدالبهاء در کتاب مفاوضات است .
 قوله المیز : در کتب مقدسه و صحف الهیه ذکر رجعت
 موجود ولی نادانان بی معانی آن نبردند و تناسخ گمان
 نمودند زیرا مقصود انبیای الهی از رجوع رجوع ذاتی نیست
 بلکه رجوع صفاتی است یعنی رجوع مظهر نیست رجوع -
 کمالات است در انجیل میفرماید که یحیی بن زکریا حضرت
 ایلیا است ازین بیان مراد رجوع نفس ناطقه و شخصیت
 حضرت ایلیا در جسد حضرت یحیی نه بلکه مراد این است

کمالاً تو صفات حضرت‌تایلیا در حضرت یحیی جلوه و ظهور
نموده

بدان تناسخیان بر دو قسم اند قسمی معتقد بمقاب و
ثواب معنوی در عالم اخروی نیستند لهذا برآند گسه
انسان بتناسخ و رجوع باین عالم مجازات و مکافات بیند و نه
نعمیم و جحیم را حصر در این جهان دانند و بجهان
دیگر قائل نیستند و این فرقه ایضا بر دو قسم اند بعضی
برآند که انسان گاهی در رجوع باین عالم بصورت حیوان
درآید تا مجازات شدید ببیند و بعد از حمل عذاب الیم
از عالم حیوان دوباره بمعالم انسان آید و این را تناسخ
نامند و قسم دیگر برآند که از عالم انسان بمعالم انسان
رجوع کند و در رجوع ثواب و جزای زندگانی اول مشاهده
نماید و این را تناسخ گویند و هر دو فرقه بجبهانی غیر از
این جهان قائل نیستند و فرقه دیگر از اهل تناسخ بمعالم
اخروی قائل و تناسخ را واسطه تکامل شمرند که انسان
بذنب و ایاب در این جهان بتدریج کسب کمالات -
نماید تا آنکه بمركز کمال رسد یعنی نفوس ترکیب از ماده
و قوه اند ماده در بدایت یعنی دور اول ناقص است و
چون مکرر باین عالم آید ماده ترقی نماید و صفا و لطافت

حاصل کند. تا مانند آینه شفاف گردد و قوه که عبارت از روح است به جمیع کمالات در آن تحقق یابد این است مسأله اول
اهل تناسخ و تناسخ مختصرا بیان شد اگر بتفصیل پردازیم
اوقات تعدیل شود همین مجمل کفایت است و دلائل و
براهین عقلیه بر این مسأله ندارند مجرد تصور و استنباط
از قرائن استند برهان قاطع باید از معتقدان تناسخ
برهان طلبید نه قرائن و تصور و وجدان ولی شما از من
دلائل و براهین امتناع تناسخ میجوئید لهذا بیان امتناع
باید نمود اول برهان امتناع این است که ظاهر عنوان -
باطن است و ملک آئینه ملکوت و عالم جسمانی مطابق عالم
روحانی پس در عالم محسوس ملاحظه نما که تجلی تکرر
نیابد چه که همین کائناتی از کائنات دیگری من جمیع الوجوه
مشابه و معادل نه آیت توحید در جمیع اشیا موجود و پدید
اگر خزائن وجود مملو از دانه گردد و دانه را من جمیع
الوجوه مشابه و مطابق و معادل بدون امتیاز نیایی لابد فرق
و تمایزی در میان چون برهان توحید در جمیع اشیا موجود
و وحدانیت و فردانیت حق در حقائق جمیع کائنات مشهود
پس تکرر تجلی واحد متمتع و محال لهذا تناسخ که تکرر
ظهور روح واحد بما هیت و شئون سابق درین جهان

تجلی واحد است و این مستحیل و غیر ممکن و چون از برای هر کائنی از کائنات ناسوتیه تکرر بتجلی واحد محال و ممتنع پس از برای کائنات ملکوتیه نیز تکرر در مقامی از مقامات چه در قوس نزول و چه در قوس صعود ممتنع و مستحیل زیرا ناسوت مطابق ملکوت است ولی در کائنات ناسوتیه من حیث النوع عود و رجوع واضح یعنی اشجاری که در سنین سابق برگ و شکوفه و ثمر نموده بودند در سنه لاحق نیز بمصیبه همان اوراق و ازهار و اثمار بهار آرنسند این را تکرر نوع گویند و اگر کسی اعتراض نماید که آنورق و شکوفه و ثمر متلاشی شد و از عالم نبات بمعالم جماد تنزل نمود دو باره از عالم جماد بمعالم نبات آمد پس تکرر یافت بنواب این است که شکوفه و برگ و ثمر پارسال متلاشی شد و آن عناصر مرکب بتحلیل گشت و درین فضا تفریق شد آن اجزاء مرکبه برگ و ثمر پارسال بمصیبه بعد از تحلیل دوباره ترکیب نگشته و عود ننموده بلکه از ترکیب عناصر جدیده نوعیت عود کرد و همچنین جسم انسان بعد از تحلیل متلاشی گردد و اجزاء مرکبه تفریق شود و اگر چنانچه از عالم جماد و یا نبات دو باره این جسم عود کند این جسم بمصیبه اجزاء مرکبه انسان سابق نبود؛ آن عناصر

تحلیل شد و تفریق گشت و درین فضای واسع منتشر شدند
بمد اجزاء دیگر از عناصر ترکیب گشت و جسم ثانی شد و
شاید جزئی از اجزاء انسان سابق در ترکیب انسان لاحق
داخل شود و اما آن اجزاء بتتامها و عینها بدون زیاده و
نقصان محفوظ و مصون نمانده تا دوباره ترکیب گردد و از
آن ترکیب و امتزاج انسان لاحق بوجود آید و استدلال
شود باینکه این جسم بتمام اجزاء عود نموده و شخص اول
شخص ثانی شده بنا علیه تکرار حاصل گردیده و روح مانند
جسم بعینه عود و تکرار نموده و بعد از فوت بذاته رجوع باین
عالم فرموده و اگر گوئیم که این تناسخ بجهت حصول کمال
است تا ماده کسب صفا نماید و شفاف گردد و پرتو روح —
بمنتهای کمال در او ظاهر شود این نیز تصور محض است
زیرا هر فرض تصدیق این مطلب در تجدد و عود تغییر —
ماهیت ممکن نه زیرا جوهر نقص نمود و رجوع حقیقت کمال
نگردد و ظلمت صرف نمود و رجوع مصدر نور نشود حقیقت
عجز بر جهت قدرت و قوت نشود و ماهیت ناسوتیه نمود
و رجوع حقیقت ملکوتیه نشود شجر زقوم آنچه تکرار یابد نسر
شیرین ندهد و شجره طیبه هر چه عود کند میوه تلخ
ببار نیارد پس معلوم شد که تکرار و رجوع بعالم ناسوتی

مورث کمال نشود و این تصور را برهان و دلیلی نه عبارت
از افکار است بلکه مدار حصول کمال فی الحقیقه فی خبر پروردگار
حضرات تیا سفی ها بر آند که انسان در قوس
صعود بکرات و مراتب عود و رجوع نماید تا اینکه بمرکز اعلی
رسد در آن مقام ماده مراتب صافی شود و انوار روح بنهایت
قوت سدایع کند و کمال ذاتی حاصل گردد و حال آنکه مسلم
مدت تقنین مسائل الهیه است که عوالم جسمانی بنهایت قوس -
نزول منتهی گردد و مقام انسانی نهایت قوس نزول ^{پت} پیدا
قوس صعود است که مقابل مرکز اعلی است دیگر از بدایت
تا نهایت قوس صعود مراتب روحانیه است قوس نزول را
ابداع خوانند و قوس صعود را اختراع نامند قوس نزول -
بجسمانیات منتهی گردد و قوس صعود بروحانیات و نواک پرگار
در ترسیم دایره حرکت قهقری نماید زیرا منافی حرکت
دایمی و نظم الهی است و الا انتظام دایره بهم خورد
و ازین گذشته عالم ناسوتی را پندارند قدر و مزیتی نه که
انسان بعد از نجات ازین قفس دوباره آرزوی این دام نماید
بلکه بفریض ابدی استمداد و قابلیت حقیقت انسان بسیر در
مراتب وجود ظاهر و عیان گردد نه بتکرر و رجوع این صدف
هر در و خزف که در کمون دارد چون یک مرتبه دهان

گشاید ظاهر و عیان شود و این گیاه چون یکمرتبه بروید
خار یا گل بهار آرد و احتیاج با نباتات ثانی نیست و ازین
گذشته سیر و حرکت در عوالم بخاطر مستقیم هر نظم طبیعی
سبب وجود است و حرکت منافی نظم و وضع طبیعی سبب
انعدام است و رجوع روح بعد از صعود منافی حرکت -
طبیعی و مخالف نظم الهی لهذا از رجوع حصول وجود
ممتنع و مستحیل مانند آن است که انسان بعد از خلاصی
از عالم رحم دوباره بعالم رحم رجوع نماید ملاحظه نمائید
که اهل تناسخ و تواسخ را چه تصور است جسم را ظرف
شمردند و روح را مظلوف دانند مانند آب و جام این آب -
ازین جام فراغت نمود و در جام دیگر عود کرد این تصور
ملحمه صبیان است آنقدر ملاحظه نکنند که روح از مجردا
است و دخول و خروج ندارد نهایت این است که متعلق
بتن مانند آفتاب بآینه حاصل نماید و اگر چنانچه روح
بسبب تکرر رجوع بعالم جسمانی قطع مراتب نماید و کمال
ذاتی یابد بهتر آن بود که پروردگار روح را امتداد حیات
در عالم جسمانی میداد تا اکتساب کمالات و فیوضات
صینمود لزوم چشیدن جام هلاک و حصول حیات ثانی نبود
این فکر اصلا از تصور حصر وجود در پنج جهان فانی و انکار

جهان های الهی در بعضی از تناسخیان منبسط و حال آنکه هوالم الهی نا متناهی اگر عوالم الهی با اینعالم جسمانی منتهی گردد ایجاد عبت شود بلکه وجود طعبه صبیان گردد که نتیجه این کائنات نا متناهی وجود اشرف انسانی آن نیز ایامی چند درین دار فانی زهاب و ایاب نماید و مکافات بیند عاقبت کل کامل گردند و ایجاد الهی و کائنات موجوده نا متناهی تکمیل و منتهی شوند و الوهیت ربانیه و اسماء و صفات الهیه در حق این کائنات روحانیه موجوده الان از تائیر معطل و معزول گردند سبحان رب المزة عما یصفون مانند عقول قصیره فلاسفه سلف مثل بطلمیوس و سائرین که چنین اعتقاد و تصور مینمودند که جهان حیات و وجود محصور درین کره^۱ ازل است و این فضای نا متناهی وجود محصور در طبقات تسعه آسمانی و جمیع فارغ و خالی . و از آنحضرت در جواب سئوالات بهائیان باد کوبه است .

قوله المسزیز : در خصوص تناسخ مرقوم نموده بودید این اعتقاد تناسخ از عقاید اکرام و ملل است حتی فلاسفه یونان و حکمای رومان و مصریان قدیم و آشوریان عظیم و لکن در نزد حق جمیع این اقوال و اوهام مزخرف و برهان عظیم تناسخیان این بود که مقتضای عدل الهی این است که

اعطای کل ذیحق حقه شود حال هر انسان بهلائی مبتلا
 شود گوئیم که گناهی نموده است ولیکن طفلی که هنوز در رحم
 مادر است و نطفه اش تازه انصاف گردیده است و کور و کر
 و شل و ناقص الخلقه است آیا چه گناهی نموده است کسه
 بچنین جزائی گرفتار شده است پس این طفل اگر چه بظا عر
 در رحم مادر خطائی ننمود ولیکن پیش ازین در قالب اول
 جرمی کرد که مستوجب چنین جزائی شده ولی این نفوس
 ازین نکته غافل گشته اند که اگر خلقت بر یک منوال بود —
 قدرت محیطه چگونه نمودار میشد و حق چگونه یفعل ما یشاء
 و یحکم ما یرید میگشت با وی زکر رجعت در کتب الهی مذکور
 و این مقصد رجوع شئون و آثار و کمالات و حقایق و انواری
 است که در هر نور عود مینماید نه مقصود اشخاص و ارواح
 مخصوصه است . . . آیا از یک مرتبه وجود درین عرصه
 شهود اولیای الهی چه نصی و راحتی دیده اند کسه
 متصلا عود و رجوع و تکرر خواهند . . . این کاهن چندان
 حلاوتی نداشت که آرزوی تتابع و تکرر شود پس دوستان
 جمال ابهی ثوابی و اجری جز مقام مشاهد و لقا در ملکوت
 ابهی نجویند . . . اگر حیات انسانی و وجود روحانی محصور
 در زندگانی دنیوی بود ایجا چه نمره داشت بلکه الوهیت

چه آثار و نتیجه * می بخشید همچنانکه ثمرات
و نتایج حیات رحمی در آن عالم تنگ و تاریک مفقود و چون
انتقال باین عالم وسیع نماید فوائد نشو و نماه آن عالم
واضح و مشهود میگردد پس بدانکه حق را عوالم
غیبی است که افکار امثالی از ادراکش عاجز است و عفسول
بشری از تصورش قاصر .

نوم در روایات و تفسیر و حکم

از حضرت بها * الله در لوحی است .
قوله الاعلی : * و همچنین از نوم سؤال شده بود او -
عالمی است از عوالم الهیه و مدل و شمر بر امورات نسا
متناهیه از جمله دلیل بر عالمی که بدو و ختم و اول و آخر

قال الامام الرازی فی کتاب نہایة العقول .
ان المسلمین یقولون بحدوث الارواح و ردها الی الابدان لاقسی
هذا العالم و التناسخیه یقولون بقدمها و ردها فی هذا العالم
و ینکرون الاخرة و انما کفروا من اجل هذه الافکار و قال ایضاً هم
استشکلوا تعلق النفوس المجردة مرة اخرى بالبدن بانه تناسخ و القول
بالتناسخ باطل شرعاً و عقلاً و اجابوا عن هذا الاشکال بان التناسخ
انما هو تعلق النفس مرة اخرى ببدن ما فی هذا العالم قبل قیام القیامة

در او مشاهده نمیشود چنانچه حال امری در نوم مشاهده
 میشود و بعد از سنین معدودات بصینه همان ملاحظه
 میگردد بیک نظر اگر گفته شود عالم مثال است بین عالین
 شبه ملکوت که آنرا بعضی مثال دانند ما بین جبروت و —
 ناسوت صحیح است باری اگر تفکر در او کنی مطالب لانهایه
 ادراک نعاشی و همچنین دال است بر حشر و بحث بعد از
 موت چنانچه لقمان پسر خود گفته اگر قادری که خوابی
 قادری که نمیری و اگر بتوانی بعد از نوم بر نخیری میتوانی
 بعد از موت محشور نشوی کما ان الموت حق کذک النوم
 حق و کما ان بعد النوم انتباه بعد الموت قیام و باختلاف
 نفوس و افکار و اکل و شرب گاهی مختلف میشود در روئای
 نفوس مقدسه اختلاف نبوده و نیست چه که عین یقظه بود
 ای سائل انسان فهرست اعظم و طلسم اقوم است فهرستی
 است که در او مثال کل ما خلق فی الارض و السماء موجود و
 روح چون از تقیدات عرضیه و شعونات وهمیه فارغ شود
 جمیع مراتب را سیر نماید و هرچه فراغتش بیشتر سیرش —
 شدید تر و ثابتتر و صادقتر است .

و اما عند القيامة فغير ممنوع بل لا یسعی ذلك تناسخا و انما
 سی حضرا و معادا .

و در لوحی دیگر

قوله الاعلیٰ : از جمله مخلوقات نوم است ملاحظه کن
چقدر اسرار در او دیده گذاشته شده است وجه حکمتها
در او مخزون گشته و چه عوالم در او مستور مانده ملاحظه
فرمائید که شما در بیتی میخوابید که درهای آن بیت بسته
استیک مرتبه خود را در شهر بمیدی میبینید بی حرکت
رجل و تمب جمد بان شهر داخل میشوید و بی زحمت
چشم مشاهده میکنید و بی محنت گوش میشنوید و بی لسان
تکلم مینمائید و گاه هست که آنچه شنیده اید ده سال بعد
در عالم زمان بحسب ظاهر بعینه آنچه در خواب دیدهاید
میبینید حال چند حکمت است که در آن نوم مشهود است
و غیر اهل این وادی گاهی آنرا ادراک نمیکند اول آنکه
آن چه عالم است که بی چشم و گوش و دست و لسان حکم
نامه اینها را دارد و مضمول میشود و ثانی آنکه در عالم
ظهور اثر خواب را امروز مشاهده میکنید لکن این سیر را
در عالم نوم ده سال قبل دیده اید حال تفکر نما فرق این
دو عالم اسرار بود که آنرا تا بتائیدات الهی بمکاشفات
سیحانی فائز شوی .
و در لوحی دیگر .

قوله الاعلى :

واما ما ساءلت عن الصوام فاعلم بان لله عوالم لانها ماسة
بعا لانها ماسة لها وما احاط بها احد الا نفسه العليم
الحكيم تفكر في النوم وانه الاية الاعظم بين الناس لو تكونن
من المتفكرين مثلا انك ترى في نومك امر في ليل وتجده
بمعينه بعد سنة او سنتين او ازيد من ذلك او اقل ولو يكون
العالم الذي انت رأيت هذا العالم الذي تكون فيه فيلزم
ما رأيت في نومك يكون موجودا في هذا العالم في حين
الذي تراه في النوم وتكون من الشاهدين مع انك ترى امرا
لم يكن موجودا في العالم ويظهر من بعد اذا حقق ان
العالم الذي انت رأيت فيه ما رأيت يكون عالما آخر الذي
لاله اول ولا آخر وانك ان تقول هذا العالم في نفسك و
مطوى فيها بامر من لدن عزيز قد ير لحق ولو تقول بان
الروح لها تجرد عن الملائق في النوم سيره الله في العالم
الذي يكون مستورا في سر هذا لعالم لحق وان لله عالم
بعد عالم وخلق بعد خلق و قدر في كل عالم ما لا يحصيه
احدا لا نفسه المحصى العليم . و در لوحى ديگر .

قوله الاعلى : از معبر سئوال نموده بوديد عبر الرويا انا
ازناك و نويدك في ذلك انه لهو المقدر القدير انما الاصل

دو الاستقامة على امرى من فازه به بجرى الله من قلبه بحو
الحقائق والصرفان ومن زل انه من الجاهلين .

و در لوحى ديگر است .

قوله الاعلى : نوم با احكام ،نصوصه الهيه مقابله ومعادله

ننمايد ضح النوم وخذ ما انزله الوهاب فى الكتاب و در

صحيقه اصول و فروع حضرت نقباءه است .

قوله الاعلى : يدانكه اين ظهور آيات و مناجات و علوم

لدنيه از نومى است كه مشاهده نموده بآنكه رأس مطهر

جناب سيد الشهداء عليه السلام را مقطوع از جسد مطهر

با رأس ذوى القربى و هفت جرعه دم از كمال حب از دم آن

جناب شهيد نوشيده و از برکت دم آن حضرت است كه

صدر آن بمثل اين آيات و مناجات محكمه منشرح گشته

العمد لله الذى اشرفنى دم حبيته و جملة حقيقة فؤادى

ولذلك قد نزل البلاء بامضاءه فاننا لله وانا اليه راجعون

و ان بمثل ذلك فليعمل الماطون .

و در توقيضى از آن حضرت است .

قوله الاعلى : ماترى فى المنام مطابقا لامرالحق فاعمل به

والا فلا . و در مناجاتى از آن حضرت است .

قوله الاعلى : و انك لتعلم انى رايت فى المنام من قبل

في ذلك البيت الذي انا قد كنت جالسا فيه ان وساه مرقد و
عليها ضريح ولما قرئت المرقد رايت ان محمد الجواد خرج من
الضريح باحسن صورة لا يمكن في الابداع مثلها ففي الحين
عرفت انا من الهامري وسلمت عليه وكان لديه من احد
مثل ما نزل لي اليوم من الآءرى وقتت تلقاء الكعبة في مقاصي
عند اوان اذت قشرة وبجملته في كفى بين يدي مولاى فانا روى
فداه بعضا منه . فائل روى فداه واكرمنى بعضا منه ثم اخذ
من جيبه كفين من حلوا الذي يقول الاعجمين انه نقل هل
والرمنى وانا اخذت قلبها واكثت بين يدي الله فالحمد لله الذي
اكرمنى بعبوده ما يشاء من الآءه وان من بركة عاائه لان يشرى
صدري . ودر توقيضى ديكر است .

توله الاعلى : فايقتن ان فى النوم مثل الروح مثل الشمس فى
مقامها لم يشرى من الجسم بل بنوره يشاهد ملكوت السموات
والارض فان كان مومنا يشاهد الكل بحكم على مقامه وله تأثير
لا ينفك عنه وان كان كافرا يشاهد الاشياء على دور المصكوس
لكفره وله بالعدل تأثير لا يتقلب عنه وان الله قد خلق النوع
فى العباد ليوقنون بحوالم الاشارة والنشاة الباقية وان عمر
الدنيا وتشييرها بعد الموت بمثل نوم يرى اشد فاذا قام لا يرى
منه شىء الا اثر تشهيره فسبحان الله من الذين يركنون

فی الدنيا و یغافون عن دار الاخرة و نصیحتها فسبحانک
 اللهم یا الهی قرب ايام لقاءک فان الدنيا تحزننی وان —
 اهلها یحادوننی وانا عدو ولا عدائک رب فرق بینی و بینهم
 وادخلنی فی عبادک المقربین وان نزع الروح و انجذابه
 الملك الیه لکان من امراکله وان فی حقیقة کل زیروح مرات^{فی}
 بحال محسین بن علی علیهما السلام فاذا جاء ساعة الموت یا
 الملكنا وقع علی المرات من سیئاته و شره ناته فحینئذ عبد
 الموء من یصعد الیه بالروح و الاربعان بشأن الذی لسو
 یمسکه جنود السموات و الارض لن یقدر و الرجوعه و ان عبد
 المشرک من سلوته یقر بعیثالو یاخذه جنود السموات و
 الارض لن یقدر ان یقبل ذلک حکم الله من قبل و من بعد
 و ان کل شیئی بمالک الا وجه ربک ذوالجلال و الاکرام .
 و در توقیصی دیگر است .

و از حضرت عبدالبهاء است .

قوله الضمیر : و اما در خصوص رؤی یا سؤال نموده بود بعد
 رؤیا را مانند بیداری فرزند نداید بجه بسیار که در نفس
 ملاقات ندایند و با یکدیگر مذاکره و مناوره کنند یکی را در

خاطر ماند و دیگری بگلی فراموش کند در عالم رو یا نیز
پنهان است و سبب نسیان این است که قضیه چنانکه باید
و شاید در معقوله قوه محافظه نگردد . انتهى
و بیانی از آن حضرت در مجمع زائرین و احباب بتاریخ
۸ اگست ۱۹۱۱ است .

قوله البلیل : میانه جمیع این نعمای جسمانی از جمله
لذیذ تر خواب است روح انسانی يك قدر آزاد میشود چنان
که حوادث جسمانی متعلق میشود روح انسانی قدری آزاد
میشود یعنی در صورتی که قلب طاهر باشد و الا اثر
قلب دلیب و طاهر نباشد در عالم خواب انسان خیلی متوحش
میشود و اشیاء هولناکی بنظرش میآید این از آن سبب
است که قلب دلیب و طاهر نیست و الا اگر قلب طیب
و طاهر باشد خواب از برای انسان آزادی است اگر در
زندگانی باشد خود را در گلستان می بیند در زیر زنجیر
باشد خود را بنالس بر سریر می بیند بگلی از احساسات
جسمانی بیخبر است اگر افکار باطله در قوه محافظه اش
نیاید سیر عجبی دارد و چه بسیار میشود که در مسأله
انسان در بیداری فکر میکند و لکن حل نمیکند در عالم
رو یا بسیار واقع شده است که کشف میکند بسیار میشود که

رؤ یا رؤیای صادقه است بیخاتجه در چه می بینید بعینه ظاهر میشود محتاج بتعبیر نیست بجه که خواب بر سه قسم است یکی رؤیای صادقه است عینا مثل روشنائی صبح است احتیاج به تعبیر ندارد همانطور که می بینید همان طور واقع میشود و لکن از برای اکثر ناس بلکه عموما حاصل نمی شود در مدت حیات از برای هر نفسی تصادف میکند که قلب فارغ است و در قوه حافظه افکار باطلی نیست آنچه نه روح نشد، دلجا امکان حاصل میشود این رؤیای صادقه است که تعبیر ندارد و عین واقع است قسم ثانی رؤیای تعبیری است و آن این است نه در قلب و یا در ذهن افکار باطله است بک سیر روشنائی از برای انسان حاصل میشود آن وقت باید تعبیر کرد افکار باطله را باید از انگشافت روحانیه جدا کرد مثل قماش میماند که سفید است و هر رنگی که باو بدهی قبول میکند عین واقع است ولی اگر در آن قماش رنگی دیگر باشد و رنگی باو بدهی غیر واقع است مثلا اینکه اگر در قماش رنگ زردی باشد و رنگ آبی بدهی سبز میشود حالا باید زرد را جدا کرد تا آبی جلوه کند این تعبیر است قسم دیگر خواب اخفاث احلام است مثل اینکه انسان در ایام روز در نزاع وجدالی داخل میشود

در عالم خواب آن حوادث نمودار میشود این اخفاث و -
 احلام است نه تعبیر دارد و نه انکشافی است پیشتر از
 آن که شخص بخواهد او تمام بر او مستولی شده بود ظاهر آن
 همین تعبیر ندارد اخفاث و احلام است در نزد انبیاء
 رؤیا یا قسمی از اقسام و شئ است علی الخصوص در نزد
 انبیاء بنی اسرائیل مسأله رؤیا یا خیلی است بعضی از انبیاء
 شب در عالم رؤیا مبعوث شده در عالم رؤیا یا مشاهده کرده
 شخصی نورانی یا شیکل ربانی با و خطاب کرد فلان تو بسرو
 بملکت اسرائیل چنین القاء کن چنین و چنان بگو او هم
 صبح بر میخاست و تبلیغ میکرد که فلان مسأله که در او -
 متحیرید چنین است یا آن که حل آن بدین واسطه است
 این من دون ا راده واقع میشود ولی انسان خود را حاضر
 کند بهر قدر ظاهر میشود مثل دیهانی است که میاید ولسی
 اگر صاحب خانه آب و جارو کند آسانتر میآید .

قال بعض العارفين الفرق بين الموت والنوم أن في الموت ينقطع تعلق
 النفس الناطقه وفي النوم يبطل تصرفها فالعراق من خروج النفس
 الناطقه تصرفها في البدن في الحديث ان رسول الله قال
 ان الرؤيا الصادقة جزء من سبعين جزء من النبوه وفي
 بعض نسخ الحديث الصالحه ووصفها بهالان غير الصالحه تسمى

مخابره روحی

و از حضرت عبدالبهاء در سفرنامه امریکا راجع بمخابره قلبی بدون وساطت زبان است .
قوله العزيز ؛ اگر حبیبی دست محبوب را بگیرد معلوم است چه احساساتی حاصل میشود روی با روی مخابره مینماید دل با دل مذاکره میکند چنانکه الان این نور با چشم انسان این آفتاب با زمین این ابر با خاک این نسیم با اشجار مخابره مینماید این در جمیع اشیاء جاری است .

موضوع متقابل و مخابره با ارواح معارفه از بدن

و از حضرت عبدالبهاء در مفاوضات است .
قوله العزيز ؛ و قسم دیگر از کشفیات روحیه اوهام صرف است ولی این اوهام چنان تجسم نماید که بسیاری ساده -

الحلم

(جمع البحرین)

در سوره فتح از قرآن است قوله تعالی " صدق الله رسوله الروء یا بالحق لقد دخلن المسجد الحرام ان شاء الله ^{المنین} مخلقین روسم و قصرین لاتخافون فعلم تعلموا فجمل من دون ذلك فتحا قریبا "

دلان گمان نمایند که تحقق دارد و دلیل واضح برین این است که ازین تسخیر ارواح ابدان نتیجه و ثمری حاصل نشود بلکه مجرد حکایت و روایت است مکالمات و احضار ارواح و مخابرات اوهم است و محض خیال است و لکن چنان بنظر میاید که حقیقت دارد عقل و فکر انسان گاهی اکتشاف حقایق نماید و از آن فکر و اکتشاف آثار و نتایج حاصل گردد این فکر اساس دارد ولی بسیار امور بخاطر انسان آید که مثل امواج بحر اوهم است ثمری ندارد و نتیجه بر آن ترتب نیاید و همچنین در عالم خواب رؤیائی بینند که بعینه ^{شهر} ظاهر شود و وقتی خوابی بینند که ابدان ثمری ندارد مقصود این است که این حالتی که میگوئیم مخابرات ارواح با مخاطبات ارواح يك قسم از آن اوهم محض است .

و قوله المصیز : عالم انسان از عالم ملکوت خبر ندارد بکلی جاہل است لکن ارواح ملکوتیه در عالم انسان تاثیر دارند ملاحظه کن که چقدر مسأله واضح است با وجود این اغلب علماء و دانایان عالم بکلی ازین معنی بیخبر و لکن این مسخرین ارواح از عالم تفکر صحبت میدارند و لسی نفسی ملکوتی که از عالم الهی با خیر دیده بصیرتش بازو از عالم طبیعت منسلخ و بقوه ممنویه فائز آن از عالم

الهی و از عالم ارواح با خبر و حقیقت روح مجرد است جسم نیست متحیز نیست مغلّی را اشغال نمیکند .

و قوله المزیه : در خصوص تسلط ارواح شریره سؤال نموده بودید ارواح شریره از حیات ابدیه مشروم چگونه تا شیر خواهند داشت اما ارواح مقدسه را چون حیات ابدیه مشروم لهذا فیوضاتشان در جمیع عوالم الهی موجود و ارواح را بعد از تیرد از اجساد تجسم بجسم عنصری نیست آنچه تغیل میشود این اکتشاف خود انسان - است که استمداد و استفاضه از ارواح مقدسه نماید و چون در آن حالت از خود غائب گردد و در بشر توجه مستغرق شود کیفیتی روحانی که مقدس از جسم و جسمانی است بنظر او جلوه نماید گمان کند که این جسم است مثلش مانند روّ یا است انسان در عالم روّ یا صور مختلفه مشاهده کند و مکالمه نماید و استفاضه کند و در عالم روّ یا گمان کند که آنها هیاکل مجسمه هستند و جلوه جسمانیست و حال آنکه صرف روحانی است خلاصه حقیقت روح از جسم و جسمانیات مقدس و منزّه است ولی مانند عالم روّ یا فیوضاتش بصور و اشکال جسمانی است بهمچنین در حالت انکشافیه ارواح را بصور و رسوم جسمانی مشاهده کند . . .

اما تجسم ارواح بواسطه مدیوم شخصی که مثل حالت غش از برایش دست میدهد در آنحالت مانند انسانی است که در خواب است آنچه احساس و ادراک میکند تصور مینماید که جسم و جسمانی است و حال آنکه بحقیقت آنچه میبیند روحانی است .

و قوله المیز : اما سفره و خوان اجنه که مصطلح اقوام مختلفه است این اوهام محض است .

بعضی از حودت‌ها اثرات و حودت

و نیز از حضرت عبدالهیا است .
قوله المیز : اما در خصوص چشم زخم یعنی اصابة الحین که در عربی عین الکمال گویند مرقوم نموده بودند که چشم شورا آیا اثری هست در چشم چنین اثری نیست ولی در تاثیر و تاثر نفوس حکمتی بالفه موجود این من حیث المصوم اما نفوس ثابتة راسخه مصون ازین حادثه و اگر چنانچه نفسی را وهمی و تاثری حاصل شود نود و پنسج مرتبه یا الله المصتفاث برزبان راند .

و قوله المیز :

سوال السه

ای بنده الهی در خصوص چشم پاک و نا پاک یعنی اصابت عین مرقوم نموده بودید این معنی توهم است ولی احساسات ازین وهم در نفوس حاصل گردد و آن احساسات سبب حصول تاثرات شود مثلا نفسی بشور چشمی شهرت یابد که این شخص بید چشم است و نفس دیگر معتقد و متیقن تاثرات چون آن شخص بید چشمی مشهور نظری باین بیچاره نماید این متوهم مضطرب گردد و پهریشان خاطر شود و منتظر ورود بلائی گردد این تاثرات سبب شود و وقعاتی حاصل شود والا نه این است که از چشم آن شخص آفتی صادر شد و بوجود این شخص رسید لهذا اگر نفسی بقلبش چنین خطور نمود که فلان شخص شور چشم است و مرا نظر نمود فوراً بذكر الله مشغول شود تا این وهم از قلب زائل گردد و عليك البهاه الابهی .

و در خطاب بمعاون التجار است .

قوله العزيز : عين الكمال که چشم بد است این تصور اشخاص است و تاثر قلوب و چون شدت تاثر در قلوب حاصل شود و ایه ویزلقون با بصارهم کنایه از حدت و شدت

نظر از روی غضب است .

تاسیر امین و حنین مظلومان

و نیز از حضرت بهاء الله خطاب به صدر دولت عثمانی است
قوله الاعلی : چه که در هر شیش اثری مشهود و احدی
انکار آثار اشیا ننموده مگر جاهلی که بالمره از عقل و
درایت محروم باشد لذا البتہ ناله این اطفال و حنیسن
این مظلومان را اثری خواهد بسود .

منظور از افریش عرفان و تقامی حق است

و نیز از حضرت بهاء الله در لوحی است .
قوله الاعلی : معلوم آنجناب بوده که مقصود از آفرینش
عرفان حق و لقای آن بوده و خواهد بود چنانچه در
جمیع کتب الهیه و صحف متقنیه بانه من غیر حجاب ایمن
مطلب احلی و مقصد اعلی مذکور و واضح است و هر نفسی که
بان صبح هدایت و فجر احدیت فائز شد بمقام قرب و وصل
که اصل جنت و اعلی الجنان است فائز گردید و بمقام قاب
قوسین کهورای سدره منتهی است وارد شد و الا در امکانه

همد که اصل نار و حقیقتنی است ساکن بوده و خواهد بود اگر چه در ظاهر بر اکر اس رفیمه و اعراش منیمه جالس باشد بلی آن سماء حقیقت قادر و مقتدر است که جمیع نام را از شمال همد و سوی بيمين قرب و لقا رساند لوشاء الله لتكون الناس امة واحدة ولكن مقصود صدور انفس طيبه و جواهر مجردة است که بفطرت اصلیه خود بشاطی بحر اعظم وارد شوند تا طالبان جمال ذوالجلال از عاقدان امکنه ضلال و اضلال از یکدیگر تفصول و ممتاز شوند کذلک قدر الامر من تلم عز سیر .
و در لوحی است .

قوله عز کبریاة : اَلوہی لعالَم ما جمل العلم حجابا بینہ و بین المعلوم و از اتی القیوم اقبل الیہ بوجه منیر انہ من العلماء یستدرک بانفاسہ اهل الفردوس و یستضحی بنبراسہ من فی السموات و الارضین انه من ورثہ الانبیاء من راه -
قد راء ی الحق من اقبل الیہ اقبل الی الله المیز الحکیم و در لوحی دیگر است .

قوله الابہی : قد اردت فی کتابک علم ربک لصری انه بینتی و یرید موجودا عندک من بدایع فضل مولاک المیز المظہم هذا اصل العلم لو انت من العارفين فانظر الی

العلماء انهم لما اثنوا لم يصدق عليهم اسم العلم هم الجهلاء
عند ربك المليم الخبير .

www.tabarestan.info
تبرستان

- ۱۱ - ذات حق کمال صرف و پاک از شر نقصی
 است و صفات سلبی و اثباتی . ۶۸
- ۱۲ - علم و عدل و فضل و غیرها ۷۱
- ۱۳ - قضا و قدر و لا جبر و لا تفویض بل امر بین
 الامرین ۷۵
- ۱۴ - قضا^۱ محضوم و مشروط ۸۵
- ۱۵ - علم سابق بر تحقق اشیا^۲ ولی علت آن نیست ۸۷
- ۱۶ - حدوث و خلقت نسبت بخالق ۸۸
- ۱۷ - معنی حقیقی آسمان و تمرکز در آن و ذم
 پرستش^۳ در نوع اجنام ۸۸
- ۱۸ - توسل با سبب و اعتماد بر تائید غیبی ۸۹
- ۱۹ - بدا^۴ و افتتان و امتحان ۹۰
- ۲۰ - اراده با-النه و الاله^۵ ۹۳
- ۲۱ - مقامات بهارگانه توحید و بیان عبادت حقیقی ۹۴

باب دوم در عوالم آخرینش

- ۲۲ - مراتب سیمه توسل نزول در ایجاد ضعف عقیده
 : کما^۶ یرید و عقیده عرفا بوحدة الوجود و اعیان
 ثابتہ . ۹۹
- ۲۳ - اول صادر از غیب قدم که مبدأ کل اشیا^۷ است
 و مقام عقل . ۱۰۴

- ۲۴ — قیام و تعلق اشیا* بحق صدوری است نه
ظهوری ۱۰۷
- ۲۵ — پیدایش عالم بقوه جذبه و اصلیه محبت و
بیان نظارت صوف و نقطه اشتباه آن ۱۰۹
- ۲۶ — خلق و خلقت لا اول له ولا آخر له نامتناهی چه
جسمانی وجه روحانی و موجب خلقت اقتضای
صفات است . ۱۱۲
- ۲۷ — وجود امکانی و وجود اعمالی و امتناع تحسول
عدم بوجود و وجود بعدم . ۱۱۶
- ۲۸ — حیات و معات پترکیب و تحلیل عناصر و عدم
دجارت از انقلاب و مواد اصلیه قدیم و دائم اند ۱۱۷
- ۲۹ — عوالم طولیه غیر متناهی
۳۰ — ظهور استعدادات و قوای مکنونه عوالم قبلیه
در عوالم بعدیه ۱۲۰
- ۳۱ — وحدت عوالم عالم هستی و دوقوس نزول و صعود
و خط مستقیم تأییدی وجود ۱۲۱
- ۳۲ — بطلان عقیده سوفسطائیه و بیان سلسله
لا یتغیر علی و اسباب ۱۲۲
- ۳۳ — حرکت دائم و ملازم وجود و انواع حرکت و حرکت
جوهریه و ترقی و نشو و نماي عالم هستی ۱۲۳
- ۳۴ — تبدل شب و روز و سنه ۱۲۵

- ۳۵ — مراتب محدود است و کمالات نامحدود و
اختصاص و علو بعضی ناچار بتخصیص و تقدیر
۱۲۷ پیروید گراست .
- ۳۶ — نظام واحد شگرف عمومی الهی و قانون تدرج
و کیفیت تکوین زمین و انسان و غیره آنچه در روی زمین
و عمق زمین است مواد اولیه اش بود بتدریج ظهور یافت ۱۲۱
- ۳۷ — عالم وجود را ادواری است و عمر آن ارض بسیار
قدیم است . ۱۲۴
- ۳۸ — بلوغ عالم . ۱۲۵
- ۳۹ — زمین آنچه در آنست از آفتاب اند ۱۲۶
- ۱۰ — عدم تناهی فضا و خلقت و معنی سما و افلاک
۱۲۷ سیمه
- ۱۱ — فضا نامتناهی معلو از ماده اشیریه و قوه وجودیه
حرکت جذبیه حبیبه و بیان قوه برقیه ۱۴۰
- ۴۲ — در سایر کرات هم کائناتی شبیه بکائنات زمین
هستند ۱۴۴
- ۴۳ — رتبه انسان بعد و برتر از همه انواع پیسدا
شد و بعد از آن موجودی دیگر نیست ۱۴۶
- ۴۴ — هرکزه و مرکب مبد^۴ و منتهی دارد ۱۴۷
- ۴۵ — پیدایش و تنوع عناصر و ترکیب کرات و کائنات
از ماده الصواد و هیولی اولی ۱۴۷

- ۴۶ — تفاوت حدود و مراتب حسب استعدادات در
عالم آفرینش
- ۱۴۸
- ۴۷ — همه اشیا در مراتب خود کامل و در رتبه
خود ترقی دارند
- ۱۴۹
- ۴۸ — لا تکرار فی التجلی
- ۱۵۰
- ۴۹ — الكل فی الكل
- ۱۵۰
- ۵۰ — تبدیل و تبدل اشیا
- ۱۵۲
- ۵۱ — قانون عموم ارتباط و تعاون و انتظام و اتحاد
عالم خلقت
- ۱۵۴
- ۵۲ — سرعت و بطو و استقامت و رجوع کواکب و فقدان
آنها
- ۱۵۷
- ۵۳ — تفکیک صدق و کذب از احکام منجمین
- ۱۵۸
- ۵۴ — وجود فعل حق و خیر محض است و شرور اعدا^{ند}م
- ۱۶۲
- ۵۵ — اشیا حقایق اند نه اعدا^{ند}م
- ۱۶۴
- ۵۶ — اصل پیدایش و قدم یا حدوث و موءخریت آن
- ۱۶۴
- ۵۷ — حقایق غیر محسوسه در عالم وجود نیستند و بضمیر
طریق حس درک میشوند
- ۱۷۰
- ۵۸ — بیان خلاصه عرفان صوفی و فلسفه تیساقیه و
بیان تنزه ذات حق و انبساط فیض مطلق
- ۱۷۲
- ۵۹ — کتاب تکوین و آیات آن و ابدیت قوه مورد
در آنها
- ۱۸۰

باب سوم در عوالم انفس و عالم انسانی

- ٦٠ - معرفت و تحقق روح و نیز بقا آن بعد از تحلیل
بدن ١٨٥
- ٦١ - درجات روح از جنات تا انسان ٢٠٢
- ٦٢ - انواع ارواح ٢٠٤
- ٦٣ - مقام عظیم حقیقت انسانی و نفس ناطقه ٢١٢
- ٦٤ - نفس روح عقل ٢٢١
- ٦٥ - قوای ادراکیه انسانی ٢٢٥
- ٦٦ - قدم وابدیت نفس ناطقه و تملقش از آغاز نطفه
و ظهور تدریجی و ترقی بی انتهایش ٢٢٦
- ٦٧ - تجرد و استقلال نفس ناطقه و تملق و تجلیش
در بدن بطریق جذب بدن و قیام بدن بآن ٢٢٨
- ٦٨ - نفس ناطقه در زمین محدث و دارای ابتدا ولی
ابدی و بی انتها است ٢٣٠
- ٦٩ - با اینکه ظهور انسان در این کره حادث است
با نظر بتمام کرات غیر متناهی همیشه در عالم بود ٢٣١
- ٧٠ - تطورات انسانی از بدوالی نهایت ولی یا بقا
نوعیت ٢٣٢
- ٧١ - تنزه روح از عوارض ماده ٢٣٩
- ٧٢ - وحدت جمعیه روح ٢٤٠
- ٧٣ - ارتباط دقیق بین روح انسان و جهان ٢٤٢

- ۲۴۴ — ۷۴ — طریق اتصال به جهان پنهان و اخذ قوت
- ۲۴۴ — ۷۵ — مکاشفات و اتحاد روحانی
- ۲۴۵ — ۷۶ — تقرب و افاضه و استفاضه بروح است
- ۲۴۵ — ۷۷ — روح ایمانی و روح قدسی و آثارشان
- ۲۴۷ — ۷۸ — مقام عقل در ریاستی و عالم انسانی
- ۲۵۰ — ۷۹ — تفاوت عقول
- ۸۰ — فطرت خیر مبدئی انسانی و تساوی و عدم تفاوت
- ۲۵۲ — بین افسران
- ۲۵۶^س — ۸۱ — نقص موازین ادراک و ضرورت استفاده از روح القدس
- ۲۶۶ — ۸۲ — تفاوت اخلاق
- ۲۶۶ — ۸۳ — تفاوت مقبول و مذموم در عالم انسانی
- ۲۶۷ — ۸۴ — مسسوت
- ۲۶۹ — ۸۵ — حیات متکرین نسبت بحیات مؤمنین عدم است
- ۲۷۰ — ۸۶ — اجل محتوم و معلق
- ۲۷۲ — ۸۷ — بقاء شخصیت و قوای معنویه در عالم بعد
- ۲۷۶ — ۸۸ — کینیت عالم روح و نعیم و جحیم و مراتب و مقامات
- ۸۹ — احوال نفس ناطقه در عالم دیگرمانند این عالم
- ۲۸۳ — بدن اخسروی
- ۲۹۰ — ۹۰ — بصیرتها و کشفیات نفس ناطقه در عالم بعد
- ۲۹۳ — ۹۱ — انکشاف جمال رحمانی در عالم بعد
- ۲۹۴ — ۹۲ — کسب و ترقیات مستمره^{یگر} نفس انسانی در عالم دیگر

- ۹۲ — قوی و اثرات شگرف نفوس عظیمه انسانی در عالم
پسین — ۲۹۶
- ۹۴ — مجازات اخلاف باعمال اسلاف — ۲۹۹
- ۹۵ — ادعیه و خیرات و مبرات و شفاعت — ۳۰۰
- ۹۶ — ترقیات ارواح الجفال — ۳۰۴
- ۹۷ — رجعت — ۳۰۵
- ۹۸ — بیان تناسخ و بطلان آن و ثبوت رجعت — ۳۰۸
- ۹۹ — نوم و رؤیا و تعبیر و حکم — ۳۱۸
- ۱۰۰ — مخابره^۴ روحی — ۳۲۸
- ۱۰۱ — موضوع مقابله و مخابره^۴ با ارواح مفارقه ازیدن — ۳۲۸
- ۱۰۲ — بعضی از وجوه تأثیرات روحیه — ۳۳۱
- ۱۰۳ — تأثیر انین و حنین منالومان — ۳۳۳
- ۱۰۴ — منثور از آفرینش عرغان و لقای حق است — ۳۳۳

امر و خلق

جلد اول

شامل نصوص مهمه در مسائل مختلفه دینی و فلسفی علمی
و اجتماعی که در آثار مبارکه بدیع متفوق در اوقات
متفاوت و بمناسبت های مختلف فرزول و صدور یا

تبع و تدوین : فاضل مازندرانی

نشر سوم

ساحت جمال آینه سخن جزیره ذکره ع اسپر میگویم که این شرح بر متوفی به اشارت کتاب
« امر و خلق » تالیف دانشمند ارجمند جناب آیت فاضل مازندرانی حیدر علی صاحبزاده
ریشه از تفسیر مجموع آثار مبارکه است از اقلام طلعات مقدسه امر بها در مواریف
مختلفه غرضه در یافته و جناب فاضل مازندرانی با دقت و حوصله تمام طریقی است
از قدم صحیح آورده و تفکیک آنها نموده و از آنرا در عهد باب مدون فرموده اند.

ابواب اول تا چهارم کتاب امر و خلق جلد اولین در سال ۱۱۱۱ هجری در ۲۷ صفحه و طبع
طبع و نشر گوید و به علت بیوزن و مشکلی که ببلور جامعه بهمانی ایران بوجه آنکه آیت
بیع صورت گرفت.

در سال ۱۲۲۲ هجری ابواب اول تا سوم منسوخ و کتاب فوق الذکر تحت عنوان امر و خلق
جلد اول در ۲۲۵ صفحه مجدداً اشرافیت و به باب چهارم که منقرض تحت عنوان امر و خلق
جلد دوم تجدید طبع گشته تا تاریخ هنوز اشرافیت است.

باب پنجم کتاب در سنه ۱۲۸۸ هجری تحت عنوان امر و خلق جلد سوم در ۵۱۶ صفحه نشر گوید و سرانجام
ابواب ششم تا نهم تحت عنوان امر و خلق جلد چهارم در سنه ۱۳۱۱ هجری در ۴۹۸ صفحه به طبع آراسته.

چون نقد در نسخ منتشر و کتاب امر و خلق محدود بود و نیاز تجدیدین طبع در این تفسیر احساس شد
در نسخه کتاب حاضر را عیناً از روی مجلدات سابقه عکسبرداری و طبع نمود. (امید زنده است که)
باز بابت آثار مبارکه و مطالعه مطالب عالیه مندرجه در این تفسیر را ایمن و ایتخان معلوم است
بفرمایند و نیز نوزدهمین نسخه را بطالع و تفکر در بیان مطالب مندرجه در این کتاب است
تشویق و تحریض فرمایند.

شرح حال و خدمات مولف حضرت در این اثر که در ابتدا کتاب درج گشته در کتاب
را بمراتب ایمن و قصاص و خدمات عده به کتاب حاضر عازندانی را آشنا میسازد.

با تقدیم تبریک و احترامات
ممنند روحانی به بیان ایمن
بجز نشر آثار مبارکه از باغبان و عربی. آلمان غربی
آگستن هاین - ۱۴۱۰ هجری



جناب فاضل مازندرانی (مؤلف کتاب)

مختصری از تاریخ حیات متصاعدالی الله

جناب فاضل مازندرانی

مستخرج از مقاله جناب احمد یزدانی

جناب آقا میرزا اسدالله فاضل مازندرانی علیه رحمة

الله و بهائیه یکی از فضلا و دانشمندان معروف عالم بهائی بودند که شاید بتوان گفت در جامعیت کمالات معارف دینی و علوم روحانی و ادبی و حکمت و فلسفه قدیم و تاریخ امر مقدس در عصر خود کم نظیر بودند .

جناب میرزا اسدالله فاضل مازندرانی نجل آقا میرزا

محمود فرزند آقا رسول اصفهانی و ساکن بابل (بارشروش) مازندران خاندانش تجارت پیشه و اهل کسب بوده پدرش چون زبان روسی میدانسته با روسیه تجارت و ایاب و ذهاب داشته خوش خط و اهل حساب و انشاء و صاحب اخلاقی ستوده و متدین و شیخی مسلک و کثیر العبادة بوده و بسا بعضی از خانواده های اهل فضل و مکتب بهائی همسرم معاشرت مینموده والده جناب فاضل دختر میرزا آقا بزرگ

شاعر و متخلص بقصاب بوده است .

جناب فاضل از خاندان علم و ادب و عرفان بسوده پدرش او را از صغر سن بتلمذ نزد علماء و فضلاء بلد بگماشت و بواسطه استعداد فطری و توارثی دانتابمطالعه و کسب علم و فضل میپرداخت و در حدود بیست سالگی بمدرسه حاجی کائیم بیک وارد و نزد مدرس متبحر و استادی ذی فنون موسوم به شیخ اسمعیل ابن الحداد که از پیروان شیخ احمد احسائی و از تلامذ حاجی شریعتمدار کبیر معروف بود تلمذ نموده در علوم عربیه و فقه و اصول و کلام و حکمت و منطق و نجوم و هیئت اشتمال و اشتغال حاصل کرد و پس از فوت مدرس مذکور بسیاری از طلاب علوم بواسطه حسن عقیدتی که بجناب فاضل داشتند نزدش تلمذ علوم مذکوره را می نمودند و برخی هم از متنفذین علمیه بواسطه روش عقلی و عرفانی او بنای مخالفت با وی را گذاشتند جناب فاضل در آن اوان به تکمیل تحصیلات خود و نیز بتدریس مشغول و هم به عبادت و تفکر و تذکر و تهذیب نفس میپرداخت و در همان اوقات با بعضی از بهائیان که با والدش ارتباط داشتند معاشرت و با برخی از قدماء مرتبطین باصحاب قلمه شیخ طبرسی مراوده و مکالمه نموده و از امر بدیع اطلاعاتی بدست آورد ، در سال